

جوهر عشق



می دانید که عقد آدمها را
در آسمانها می بندند؟

دختر بی آنکه حتی
نگاهی به او بیندازد، گفت:
بله، شنیده‌ام حالا چرا این حرف
را می زنی؟

من ایمان دارم که خداوند در
لحظه تولد هر پسری، همسرش
را برایش انتخاب می‌کند.

خوب؟

من هم وقتی دنیا می آمدم،
عروسم را به من نشان دادند. او

بی نهایت زیبا؛ اما گوژ پشت بود.

دختر لحظه ای با حیرت نگاهش کرد و پرسید:

خوب بعد؟!

من فریاد زدم: آه... نه خدایا! او بسیار زیباست
و گوژ پشت بودن برای یک زن زیبا خیلی سخت
است. لطفاً قوز او را به من بدهید و هر چه زیبایی در
دنیا وجود دارد را به او ببخشید.

"فرومتزه" مدتی به او خیره شد و لحظه ای به فکر
فرورفت. بله! واقعاً ممکن بود این سرنوشت بجای
مندلسون برای او رقم می خورد.

"ندلسون" و "فرومتزه"، سالهای بسیار با خوشبختی
با یکدیگر زندگی کردند و "مندلسون" مجموعه ای از
شاهکارهای موسیقی جهان را در کنار محبوبش آفرید.

"مندلسون"، آهنگساز مشهور آلمانی، دارای
قدی کوتاه و پشتی گوژ بود. روزی او با تاجری آشنا
شد که دختری بسیار زیبا به نام "فرومتزه" داشت.
این دختر بسیار برازنده و دلربا بود و خواستگاران
بیشماری داشت. "مندلسون" در نهایت ناامیدی و
درماندگی، عاشق او شد؛ اما دختر از ته دل از او
بدش می آمد. روزی که قرار بود "مندلسون" به شهر
خود برگردد، تلاش فراوان کرد تا به خود، قوت قلب
بدهد و با دختر صحبت کند. همه قوایش را بکار
گرفت و پیش او رفت. دختر مثل فرشته ها زیبا بود
و کمترین اعتنایی به "مندلسون" نکرد و دل او را به
شدت به درد آورد. "مندلسون" سرانجام با
شرمساری و دشواری گفت: